



نگاهی به سریال موفقی که به فصل سوم رسید

## از سنگر دوستی، تا

# سنگلاخ سرنوشت

سطح خود، خود را تبدیل به ستونی کند که قادر باشد قصه را از نقطه‌ای به نقطه دیگری سوق دهد.

از سرنوشت، بسان نامش از POV سرنوشت شخصیت‌هایش را می‌نگرد و مانند یک سریال دقیقاً پتانسیل همان چارچوبی را داراست که رسانه ملی از دل مخاطب شناسی معطوف به قشر جوان نیاز دراماتیک قصه‌اش را برآورده میکند. نخست باید اذعان داشت رویکردی برای یک سریال تک خطی، با شخصیت‌هایی ثابت در دل رویدادهایی گوناگون، سوژه‌ای چندان ناآشنا و بکر - چه در میان سریال‌های ایرانی هم‌سطح خود و چه در سریال‌هایی با گستره جهانی - نبوده است. حال درست است که باید از سریال هم عصر خود، یعنی «بچه مهندس» که دارای چنین استراتژی و فرایندی بوده نیز سلسله گرایش‌های منحصراً شده به خلق چنین روایاتی را استخراج کرد که از منظر آسیب‌شناسانه دریا بیم چه چیز این نوع تم را برای مردم و سازندگان جذاب ساخته است تا از دل دوران کودکی مشقت بار شخصیتی یتیم، پر نسیب، غرور و شخصیتی موجه و اجتماعی را به واسطه ممارست‌هایش به او ارزانی کنند تا تبدیل به اول شخصیت مانای روایت شود. آیا این منحنی در آرکی تایپ‌های نهفته شده در تمامی روایات نقل شده در تاریخ روایی - نقلی جهان بازتاب داشته است یا صرفاً ریشه در خطه خاکی ادبیات عامه و اساطیری خودمان دارد که از دل یک شاه پیرنگ نخب نما، همیشه این قهرمان منفرد قصه - که معمولاً زیستی یوزار سیف گونه دارد - دوران محنت و ناخوشی‌های ریز و درشتش به سر می‌آید و هنگامی که به بلاغت میرسد یک و سرزنده نامش جاودانه می‌ماند؟

بد نیست از این کهن الگوی روایی که در اساطیر و قصص قرآنی نیز مصداق‌های مشابهی در سراسر آثار سینمایی - سریالی جهان دستمایه ساخت و پرداخت قرار گرفته است نیز یاد کنیم و اگر بخواهیم به صورت عمیق‌تر و ریشه‌ای‌تر به این مساله از دل کهن الگوها و اساطیر مبنای رفاقت از دشمنی به دوستی رسیده را بررسی کنیم تا ببینیم چه چیزی حماسه تقدس رفیق و رفاقت را در میان دیگر پلات‌ها دارای پاسداشت جوانمردی اینچنین مهم کرده است؛ به حماسه گیلگمش میرسیم که یکی از اولین، قدیمی‌ترین و نامدارترین آثار حماسی ادبیات دوران تمدن باستان است که در منطقه میان‌رودان یا همان آشور آمده است تا از دل دشمنی نفسگیر انکیدو - خداوندگار کشاورزی - و گیلگمش که دو سومش ایزدی و یک سومش زمینی بود؛ دوستی صمیمی بیرون آید.

حال اگر بخواهیم از حیث موردی و تطبیقی مجموعه «از سرنوشت» را با بن‌مایه‌ای مبنی بر رفاقت، الگویی همسان با آثار غیر بومی قرار دهیم تا بتوانیم به‌المان‌های اینهمان شده از تعریف متغیری از دوستی



**چه چیز این نوع تم را برای مردم و سازندگان جذاب ساخته است تا از دل دوران کودکی مشقت بار شخصیتی یتیم، پر نسیب، غرور و شخصیتی موجه و اجتماعی را به واسطه ممارست‌هایش به او ارزانی کنند تا تبدیل به اول شخصیت مانای روایت شود. آیا این منحنی در آرکتایپ‌های نهفته شده در تمامی روایات نقل شده در تاریخ روایی - نقلی جهان بازتاب داشته است**

**آریاباقری:** مدتی پیش پس از پایان یافتن سریال «بوم و بانو»، فصل سوم سریال «از سرنوشت» در جدول پخش برنامه‌های شبکه دو سیما قرار گرفت. سریالی به کارگردانی علیرضا بذرافشان، محمدرضا خردمندان و به تهیه‌کنندگی اکبر تحویلان که پسر ایده‌اش در دو فصل پیشین خود چنین گذاشته شد که به اتفاقات دوران نوجوانی و جوانی دو شخصیت اصلی داستان یعنی هاشم و سهراب بپردازد که از مرکز نگهداری کودکان بی سرپرست با هم آشنا شده و رفیق شده‌اند. حال در فصل سوم این سریال، بحران‌ها، مشکلات و دغدغه معیشتی این دو نیز با بازی دارا حبیبی و کیسان دیباج - که بازی‌های قابل توجهی را ارائه داده‌اند - تغییر کرده است. ساختار روایی کندویی سریال درست است که باتوجه به رخدادهای گوناگونش شخصیت‌ها را به صورت ضربدری به یکدیگر متصل کرده تا بن‌مایه خانواده‌مداری خود را محکم کنند اما به تناسب اتکای قائم به ذات موقعیت‌ها، شخصیت‌ها را در خرده پیرنگ‌های مختلفی قرار میدهد تا در اتفاقات مختلف هر کدام به تناسب اخلاقیات خود واکنشی نشان دهند.



رده سنی نوجوانان که چه میزان می‌توانند در بستر جامعه دارای کارکرد و هویت باشند پی برده‌اند که از دل پیرنگ کندویی سریال، همه را له و یا علیه دو شخصیت اصلی یعنی هاشم و سهراب - هر کدام با دغدغه و تیپ فکری خود - کنند تا پله پله رویدادهای مثبت و منفی را که به صورت فردی رقم زده‌اند با تم دوستی و رفاقت نهفته در زیرمتن اثر؛ به صورت گروهی و یا برای تثبیت و تحفیظ خانواده و یارفاقتشان حل و فصل سازند.

حال اگر بخواهیم سریال از سرنوشت را به صورت بینامتنی، به مثابه نیاز رسانه‌های معطوف به آثاری که نوجوانان و جوانان در محوریت رویدادهایی قرار دارند که کانسبت اثر اقتضا میکند، در نظر بگیریم، باید بگوییم که سریال جای درستی ایستاده است. از پس شالوده خود برآمده و حتی المقدور توانسته است در جایگشت محتوایی آثار هم

شخصیت پردازی در سریال «از سرنوشت» درست است که منکی بر جلوه‌ای کاریکاتوریزه شده از شخصیت نوجوانان در سطح جامعه جدا از هیچ دغدغه اقتصادی و معیشتی رشد کرده است، اما در کلیت روایت خود - هرگز - جامعه متنی روایت خویش را تبدیل به اجتماع میان افراد قصه نمیکند؛ دوربین نیز با آن‌ها جلو می‌رود اما هرگز از آن‌ها نمی‌شود، آن‌ها را دوست دارد اما در وانفسای حوادث در کوشش توصیفی بلامنابع شرح موقوف است، نه سمپات شدن با کاراکتری که در تنگنای حوادث اسیر شده است. هاشم و سهراب دو شخصیت اصلی و پروتاگونیست قصه، خود تابنده مسیری هستند که ضدیت با آن‌ها خصیصه سبکی آثاری با محوریت کودک و نوجوان است. به همین طریق می‌توان چنین اظهار داشت که نویسنده‌گان مجموعه قبل از هر چیز به